



کنگره بین المللی فرهنگ و اندیشه دینی
International Congress on Culture and Religious Thought

اثبات تجسم اعمال براساس اصول فلسفی صدرا

مهري چنگي آشتياني, فهيمه رفيعي

استاديار دانشكده فني دكتر شريعتي

كارشناسي ارشد منطق

چکیده:

تجسم اعمال در طول تاريخ مخالفان و موافقاني سرسخت داشته است اصول فلسفي صدرا كه شالوده هاي حكمت متعاليه را تشكيل مي دهد عبارتند از اصالت وجود، تشكيك وجود، تشخص وجود، حركت جوهری نفس، فاعليت نفس، مجرد خیال، خلق صور بدون مشاركت ماده ، كه اين اصول ما را در اثبات تجسم اعمال ياري مي دهد در مقاله حاضر براساس اين اصول فلسفي ثابت مي شود كه ، نفس به واسطه مرتبه خيالي خود كه مجرد و باقي است ، در قيامت بدون مشاركت ماده و فقط از جهات فاعلي ، بدني عيني متناسب با ملكات خود خلق مي كند كه جنس آن از ماده اخروي غير قابل فساد است و هر كس آن را ببيند ، مي گوید همان است كه در دنيا بود .

کلیدواژه: قوه خیال، تجسم اعمال، مبانی قریب، مبانی بعید، صدرالمتألهین

argument : Embodied actions based on philosophical principles Sadra

Mehrichangi , Fahimeh rafiee

Associate professor in Philosophy and Islami wisdom, Faculty of Humanities, Shariaty of Tehran, IRAN

Ms in Philosophy and Islami wisdom, Faculty of Humanities Esfahan, IRAN

Abstract: Embodied actions throughout history have been staunch opponents Adherents Sadra's philosophical principles that are the foundation of Transcendent Wisdom is totally include reality , existence Tshkyk , individuated existence , the essence of self , self-empowerment , martial fantasy , without the participation of the trumpet ,Milkat hereafter created which are made of material non- corrupt and everyone sees it says the same as in the .world



کنگره بین المللی فرهنگ و اندیشه دینی International Congress on Culture and Religious Thought

مقدمه:

اصول فلسفی صدرا که یا ابتکار خود ایشان است یا اگر سابقین گفته اند و ایشان مبرهن نموده است، یازده اصل است که شا لوده‌های حکمت متعالیه را تشکیل می‌دهد، این اصول به طور کلی به دو بخش تقسیم می‌شود: یکی در اثبات کیفیت بدن اخروی است که بیشتر اصول اولی ایشان تا اصل هفتم ناظر به آن است و دومی در اثبات کیفیت تحقق بدن اخروی است که از اصل هفتم به بعد ناظر به آن است. این اصول در اثبات تجسم اعمال برخی نقش مستقیم (تأسیسی) و برخی نقش غیر مستقیم (تأییدی) دارند. لازم بذکر است که این اصول یکسری مقدماتی متصل به هم هستند که از اجتماع آنها، ایصال به مطلوب که تجسم اعمال حاصل می‌شود. بر پایه این اصول، انسان به عنوان کون جامع می‌تواند مراحل گوناگون وجود جوهری را از جماد تا مجرد تام با سیر تکاملی بگذراند و اما نفوس ناقص به دلیل نوعی تناسب و وابستگی‌شان به جسم، اجسام خود را با تخیل همراه خود خواهند داشت، یعنی براساس مجرد خیال و امکان صدور صور و مقادیر از نفس و قوام این صور و مقادیر با نفس، این نفوس ناقص اجسام متناسب خود را با تخیل ایجاد می‌کنند و از دیدگاه حکمت متعالیه، آنچه در رستخیز به صحنه می‌آید از نظر نفس و بدن عین انسان دنیایی است. برطبق اصول صدرا، نفس پس از مرگ، در برزخ از حیث وجودی، قوی‌تر و قوی‌تر می‌شود و بدون نیاز به استعداد و ماده، می‌تواند در عالم خارج، صور گوناگون خلق کند. از جمله صورت‌هایی که نفس در آخرت خلق می‌کند، بدن خود او است.

از دیدگاه صدرا منظور از بدن در قیامت بدنی است که به فعالیت نفس و از طریق قوه خیال ساخته می‌شود، بدن متعین در خارج است؛ زیرا عدم نیاز به ماده در خلق صور، به این معنا نیست که صور مخلوق هم در آخرت مطلقاً بدون ماده هستند؛ بلکه این صورت‌ها به مقتضای عالم خارج یعنی آخرت، یک نحوه تعیین مادی را می‌طلبند و با ماده‌ای که مخصوص آن جهان است و ویژگی‌های ماده دنیوی را ندارد، ظهور می‌یابند. از طرف دیگر، تفاوت قائل شدن میان خلق بدن و دیگر موجودات در آخرت، ترجیح بلا مرجح است ملا صدرا اثبات می‌کند که نفس با حرکت جبلی خود به سمت آخرت، دائماً در حال رشد و قوی شدن است تا این که از این بدن، قطع ارتباط می‌کند و به بدن دیگری که متناسب با اخلاق و هیئات نفسانی او ساخته شده، انتقال می‌یابد. وی در قسمت دیگری از این اصل، اشاره می‌کند که احتیاج انسان به بدن، همانند نیاز طفل به گهواره و به خاطر ضعف وجودی اوست؛ اما وقتی به حدی از استقلال و فعلیت رسید، از ماده و زمان و مکان، بی‌نیاز می‌شود و این بی‌نیازی و کمال، منافاتی با شقاوت و عذاب دیدن اهل جهنم ندارد؛ زیرا خروج از قوه و حجاب‌های مادی، موجب شدت ادراک دردها و عذاب‌ها می‌شود



کنگره بین المللی فرهنگ و اندیشه دینی

International Congress on Culture and Religious Thought

مبانی بعید

اصل اول: اصالت وجود

این اصل بیان می‌کند که آنچه در خارج و در اعیان تحقق دارد و اصیل است، وجود است و ماهیت شیء از خود حقیقتی ندارد. ماهیت، حد و جهت فقدان وجود است و موجودیتش به وجود است؛ بنابراین وجود است که حقیقت عینی دارد؛ از آن جاکه حقیقت هر شیئی خصوصیت وجود آن است که برایش محقق شده، وجود از هر چیزی سزاوارتر است به این که حقیقت داشته باشد. (صدر، اسفار، ج ۱، ص ۳۹)

اصل اصالت وجود که رکن اساسی و پایه حکمت متعالیه است، اصل الاصول است؛ به این معنا که بدون آن و با فرض اصالت ماهیت، نوبت به اصول بعدی، یعنی تشخیص وجود، تشکیک در وجود، حرکت جوهری نخواهد رسید؛ بنابراین از اصول ضروری است.

اصل دوم: تشخیص به وجود است

تشخیص شیء عبارت است از نحوه وجود خاص آن، خواه مجرد باشد یا مادی؛ اما آن چیزهایی که عوارض مشخصه نامیده می‌شوند، از علامت‌های وجود شخص و لوازم آن هستند، نه مقوماتش و این امکان وجود دارد که از شخصی به شخص دیگر یا از صنفی به صنف دیگر تبدیل یابند، با وجود این که این شخص به هویت عینی‌اش باقی است؛ همان‌طور که مشاهده می‌شود که اوضاع و کمیت و کیفیت و این و وقت زید تغییر می‌کند؛ اما زید بعینه همان زید است (ملاصدرا، العرشیه، ص ۲۴۶)

ملاصدرا در المبدأ و المعاد توضیح می‌دهد که وقتی گفته می‌شود عوارض مشخصه از لوازم شخصیت شیء هستند، به دلیل احتیاجی است که شیء در نحوه وجود مادی به آن عوارض دارد، نه آن که تصور شود بقای شخص بدون آن‌ها ممکن نیست؛ بلکه ممکن است وجود آن شخص به کمک علت فیاضش، چنان قوی شود که از این اعراض مادی مستغنی گردد؛ نمونه آن، نفس انسان است که با قوی شدن وجودش، از امور حسی و اعراض جسمانی بی‌نیاز و جدا می‌شود؛ در حالی که شخصیتش عیناً باقی می‌ماند. (ملاصدرا، المبدأ و المعاد، ص ۳۸۶)

نکته بسیار مهمی که باید به آن اشاره نمود این است که سرتساوق بین وجود و وحدت شخصی به بساطت وجود برمی‌گردد زیرا بسیط حقیقی (چه حقی و چه ظلی) حیثیت واحد دارد و تکت در آن فرض ندارد و البته تکت اعتباری مخل به وحدت ذاتی نیست و هر جا وجود هست وحدت هم هست و هر شیء از آن جهت که وجود بسیط است واحد است و وحدت که از عوارض ذاتی وجود است در احکام تابع وجود است زیرا عین آن می‌باشد پس اگر وجود حقیقت تشکیکی شد وحدت آن هم به همان حیث - نه به حیث دیگر مشکک خواهد شد. وجود، شدید و ضعیف دارد وحدت آن هم به همان حیث شدید و ضعیف است، ترتیب موجودات از زمان مشائین مطرح بوده است که با طرح (عقول عشره) پاسخ داده شد و در حکمت الاشراق با قاعده نور و مراتب نور ظهور پیدا کرد و در فلسفه ملاصدرا به تشکیک وجود تبدیل شد و در نهایت به تشکیک در ظهور منجر شد.

اصل سوم: تشکیک در وجود

وجود از اموری است که ذاتاً شدیدتر و ضعیف‌تر می‌پذیرد؛ به این معنا که حقیقتش واحد بسیطی است که نه جنسی دارد، نه فصلی و ترکیب - چه خارجی و چه ذهنی - در آن نیست. اختلافی بین اعدادش در ممیز فصلی یا عرضی مصنف یا عارض مشخص وجود ندارد و اختلاف بین آن‌ها جز به تقدم و تأخر و شدت و ضعف، یعنی کمال و نقص نیست؛ جز این که، مفهوم‌های صادق بر آن‌ها که از هر مرتبه از شدت و ضعف انتزاع می‌شوند و ماهیت نامیده می‌شوند، با هم متفاوتند و به همین خاطر گفته می‌شود: مراتب شدیدتر و ضعیف‌تر، انواع متفاوتی هستند. (سید جلال‌الدین آشتیانی، شرح بر زادالمسافر، ص ۱۸۶)

این اصل بیان می‌کند که اولاً تشکیک در حقیقت وجود است، نه در مفهوم وجود و نه در ماهیت. ثانیاً وجود، حقیقت واحدی دارد که مشکک است و از مراتب مختلف آن ماهیات مختلف انتزاع می‌شود. این بیان برخلاف نظر مشائیان است که موجودات ممکن را حقایق متباین می‌دانند. این امر، ضرورت حضور این اصل را به عنوان اصلی مستقل در کنار اصول قبلی روشن می‌کند؛ علاوه بر این، اصل تشکیک وجود از دو جهت دیگر نافع است: یکی آن که برای اصول بعدی به ویژه حرکت جوهری مورد استفاده واقع می‌شود و دوم آن که بدون فرض تشکیک در مراتب حقیقت یک وجود، نمی‌توان مادیت و مجرد و کودکی و پیری را از مراتب یک انسان دانست. این اصل هم در اثبات معاد جسمانی مورد انتفاع است. و در نهایت تجسم اعمال نیز بدون پذیرفتن این اصل قابل اثبات نیست.

ارتباط تشکیک وجود با تجسم اعمال

تشکیک وجود اصل و اساس حرکت جوهری است زیرا حرکت جوهری متفرع بر تشکیک خاص وجود است حرکت جوهری نیاز به اثبات نوعی اشتداد و تضعف در وجود دارد به همین جهت حرکت جوهری در ماهیت مردود است چون شدت و ضعف در آن محال است، ماهیات حقایق متباین هستند و مراتب تشکیک یک وحدت جامع می‌خواهند که در ماهیات متباین نوعی، فرض ندارد. از آن جایی که ماهیات ملاک وحدتی ندارند بنابراین اگر تشکیک وجود اثبات نگردد بساط حرکت جوهری اشتدادی برهم چیده خواهد شد.

"مبانی قریب"

اصل چهارم: حرکت جوهری

از دیدگاه صدراشخص واحد جوهری از اموری است که در آن اشتداد اتصالی از یک حد نوعی به حد دیگر جایز است و هر گاه به درجه بالاتری از وجود برسد، آن درجه، اصل حقیقتش می‌شود و تمام آثار و لوازم مادون آن و بلکه وجود هر گاه قوی‌تر شود، احاطه‌اش بر مراتب و جامعیتش نسبت به درجات بیشتر می‌شود. (ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۱۸۶)

International Congress on Culture and Religious Thought

در توضیح این اصل باید گفت که جوهر در جوهریتش، یعنی در اصل هویت و نحوه وجود جوهری اش اشتداد می پذیرد و از مرتبه ضعیف تر به سمت مراتب کامل تر حرکت می کند؛ بنابراین ملاک وحدت در این حرکت اشتدادی، خود حقیقت وجود است؛ اما اجزا و حدود این حرکت واحد متصل که از مراتب مختلف این وجود واحد سیال انتزاع می شوند، بالفعل و به تفصیل موجود نیستند، بلکه بر وجه اجمال موجودند؛ به این معنا که هر حد و مرتبه خاص از وجود واحد سیال، فعلیت خود را با حرکت جوهری از دست می دهد و تنها آثار و کمالاتش به صورت اجمال در مرتبه مافوق ظهور می یابد. چنان که مثلاً نطفه حیوان در حدی از حدود حرکت جوهری اش به مرحله گیاهی می رسد. سپس این صورت گیاهی، ماده و استعداد برای قبول صورت حیوانی می شود؛ بنابراین نطفه با عبور از این مرحله و تبدیل شدن به حیوان، کمالات گیاهی را در خود حفظ می کند؛ اما دیگر بالفعل گیاه نیست؛ زیرا اصولاً فعلیت بما هو فعلیت، فعلیت دیگری را قبول نمی کند. (ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۰۱) به همین دلیل ملاصدرا در اسفار می گوید که جوهر در وجود جوهری اش استحاله ذاتی را قبول می کند. (ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ص ۵۹)

ارتباط اصل حرکت جوهری با تجسم اعمال

این اصل را می توان نسبت به اصول قبلی نزدیکتر به تجسم اعمال دانست. چون کاملاً با نحوه وجود سیال نفس ناطقه انسانی مطابقت دارد در حاشیه اصل تشکیک محقق سبزواری به این سخن اشاره می کند وی معتقد است که وجود اشد و اضعف دو نوع نیستند بلکه از یک سنخند، موجودی که حرکت اشتدادی دارد اگر چه وحدتش توسط خود وجود حفظ می شود و همان وجود است که شدیدتر و کاملتر می شود اما به گونه ای است که ابتدا و انتهای حرکتش بسیار با هم متفاوت است همچون نفس که در ابتدای حدوثش چیز قابل ذکری نیست ولی در نهایت تبدیل به عقل بسیط بالفعل و عقل فعال می شود. (حاج ملاهادی سبزواری، حاشیه اسفار، ص ۱۸۶)

به عبارتی دیگر ماده انسانی که اولین بار استقرار پیدا می کند خودش صورتی متحول و متحرک است و عین حرکت است تا به مرحله تکامل برسد. هر موجودی مناسب خودش بسوی کمال در حرکت است صورت انسانی به اعتبار مقام عقلانی تا زمانی که نفس به بدن تعلق تدبیری دارد در حرکت است تا آنکه یا به مقام فناء فی الله یا توتف در مشهد یکی از عقول برسد یا اینکه اصلاً حشر عقلانی ندارد و حشرش حیوانی است. از نگاه صدرا شیخ الرئیس به سبب انکار حرکت جوهری و نفی تشکیک در وجود، نمی تواند بپذیرد که صور عقلیه با وجود نفس متحد شده، مکمل جوهر آن می شوند و همچنین نمی تواند بپذیرد که نفس با تحولات جوهری به مقام تعقل می رسد و صور ادراکی، در واقع اشتدادهای جوهری نفس هستند نه اعراض زائد بر وجودش. اما ملاصدرا بر خلاف شیخ نفس را جسمانیه الحدوث و در عین حال موجود ذو مراتب، دارای حرکت استکمالی می داند معتقد است که نفس با هر ادراک به تدریج از قوه به فعل و از نقص به کمال می رسد و به همین دلیل از نظر وی مقام فعلیت محضی که شیخ از ابتدای حدوث برای نفس قائل است غایت حرکت است کمالی نفس محسوب می شود (سید جلال الدین آشتیانی، شرح حال و آراء فلسفی ملاصدرا، بامقدمه علی اکبر فیاض، مشهد: خراسان [بی جا: بی نا]، ۱۳۴۰، صص ۱۱۷-۱۲۴) بنابر حرکت جوهری، توارد صور و فعلیات به نحو لبس بعد از لبس است نه به نحو کون و فساد چنانکه مشائین قائلند.

International Congress on Culture and Religious Thought

فعلیتهای متوالی هر موجود تبدیل حدهای ناقص یک وجود به حدود کاملتر همان وجود است. به همین دلیل برای تحقق استکمال ذاتی، لازم نیست که موجود متحرک، معدوم گردد و موجود جدیدی پدید آید و یا استحال و انقلابی رخ دهد و این به معنای منتفی شدن اشکالات مورد نظر ابن سینا است.

در تبدیل موجود ناقص به کامل، دوئیت امر تحلیلی است و آنچه در خارج تحقق دارد یک وجود است که دچار تغییرات استکمالی ذاتی شده است و نقص و قوه آن به فعلیت و کمال تبدیل می شود. پس اتحاد نفس با صور معقول، اتحاد دو موجود متحصل نیست و همچنین اتحاد مفهومی صور با جوهر عاقل نیست بلکه اتحاد امر لامتحصل است اتحاد دو شیء است که از حیث وجود، متحد و از حیث مفهوم مباین و متعددند. تكثر و تعدد مفهومی هم موجب تكثر خارجی نمی شود. بلکه برعکس، هر چه وجودی کاملتر باشد می تواند در عین وحدت و بساطت، جامع مفاهیم بیشتری باشد چنان که نفس مجرد تام، جمیع معانی موجود و متفرق در جماد و نبات و حیوان و عقل مجرد را به نحو وحدت جمعی در خود دارد.

پس اتحاد است اتحاد واقعی است نفس ماده صور عقلیه است و صور عقلیه، کمالات اولیه نفس و عامل خروج آن از قوه به فعلیت قرار می گیرند و حصول صور عقلی در نفس و متحول شدن عقل بالقوه به عقل بالفعل حاکی از استکمال و اشتداد در جوهر نفس است.

اصل حرکت جوهری از اصول قبلی با بحث تجسم مرتبط تر است؛ چون که کاملاً با نحوه وجود سیال نفس ناطقه انسانی مطابقت دارد. تفاوت این اصل با اصل قبل به فرق میان شدت و ضعف و اشتداد و تضعف برمی گردد. محقق سبزواری در حاشیه اصل تشکیک در *اسفار* به این مطلب اشاره می کند وی اعتقاد دارد که وجود اشدّ و اضعف دو نوع نیستند، بلکه از یک سخند؛ اما موجودی که حرکت اشتدّی دارد، اگر چه وحدتش توسط خود وجود حفظ می شود و همان وجود است که شدیدتر و کاملتر می شود؛ اما به گونه ای است که ابتدا و انتهای حرکتش بسیار با هم تفاوت دارند؛ همچون نفس که در ابتدای حدویش چیز قابل ذکری نیست؛ ولی در نهایت، تبدیل به عقل بسیط بالفعل و عقل فعال می شود (حاج ملاهادی سبزواری، حاشیه اسفار، ص ۱۸۶) و در مرتبه عقل فعال ملکات و رذایل فعلیت تام پیدا می کند که این امر مطابقت بر تجسم اعمال دارد.

اصل پنجم: وحدت شخصیه وجود

این اصل در بیان تساوق وحدت و وجود است ملاصدرا این اصل را در اسفار به صورت زیر توضیح می دهد: «وحدت شخصی که در هر چیزی عین وجود آن است، به یک صورت و یک درجه نیست؛ همچون وجود که به یک نحو نیست. وحدت شخصی در مقادیر متصل عین اتصال و امتداد آن ها و در زمان و وجودات مندرج، عین تجدد و از بین رفتن آن ها است، در عدد عین کثرت بالفعلش و در اجسام طبیعی عین کثرت بالقوه آن ها است؛ همچنین حکم وحدت شخصی در جواهر مجرد غیر از حکم آن در جواهر مادی است. جسم واحد محال است موضوع برای اوصاف متضاد مثل سیاهی و سفیدی، شیرینی و تلخی و درد و لذت قرار گیرد و علت آن نقص وجود و تنگی ظرف او از جمع کردن بین امور مخالف هم است [...]؛ اما در جوهر نفسانی با وجود وحدتش صورت

International Congress on Culture and Religious Thought

سیاهی و سفیدی و امور متقابل دیگر یافت می‌شود و هر چه انسان، تجرد و جوهرش بیشتر شود و قوه و کمالش اشتداد یابد، احاطه‌اش بر اشیا زیادتر و جامعیتش نسبت به امور متخالف تام‌تر می‌شود.» (ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۹، صص ۱۸۸-۱۸۹)

تساوق بین وجود و وحدت است؛ البته وحدت به معنای وحدت مطلق که مقسم وحدت و کثرت نسبی است؛ یعنی هر جا وجود داشته باشیم؛ وحدت هم داریم و هر جا وحدت باشد، وجود هم هست. وقتی چنین رابطه‌ای بین وحدت و وجود برقرار باشد، نتیجه می‌گیریم همان طور که در حقیقت وجود تشکیک راه دارد و ضعیف و قوی در مراتب وجود مشاهده می‌شود، وحدت نیز در اشیا کم و زیاد و ناقص و کامل دارد. هر چه وجود چیزی قوی‌تر شود، وحدت او نیز بیشتر می‌شود. امام خمینی در توضیح این اصل می‌فرماید:

«پس وجود هر قدر جمع‌تر شد، همه حقایق را داراست و نفس هر قدر حرکت کند، هویتش محفوظ است و به هر عالم وارد شود، عینیت و شخصیتش، همان شخصیت و عینیت است و همه شئون را هم داراست: لمس می‌کند، ذوق می‌کند، شم می‌کند؛ همچنین نسبت به آن چه که در مراتب دیگر انجام می‌داد و قادر بود که انجام دهد.» (فروع السادات رحیم‌پور، معاد از دیدگاه امام خمینی^(س)، صص ۵۷۸-۵۷۹)

ارتباط وحدت شخصیه با تجسم اعمال

این اصل تنها در اسفار و مبدأ و معاد و تفسیر سوره یس، به عنوان اصلی مجزا بیان شده است؛ اما در دیگر آثار صدرا در ضمن اصول دیگر به ویژه اصل حرکت جوهری یا تشکیک آمده است. برای نمونه صدرالمتألهین در العرشیه در اصل تشکیک می‌فرماید: «الواحد بالاتصال واحد بالوجود» یعنی شیئی که وحدت اتصالی دارد، وحدتش به وجود است. «هر چه وجود شدیدتر و قوی‌تر باشد، ذاتش کامل‌تر و جامعیتش نسبت به معانی و ماهیات، تمام‌تر است» (ملاصدرا، العرشیه، ص ۲۴۶)

سرّ این تساوق به بساطت وجود برمی‌گردد، زیرا بسط حقیقی (چه حقی و چه ظلی) حیثیت واحد دارد و تکثر در آن فرض ندارد و البته تکثر اعتباری مخّل به وحدت ذاتی نیست و هر جا وجود هست وحدت هم هست و هر شیء از آن جهت که وجود بسیط است واحد است.

شیئی که اکنون موضوع بحث ما است، نفس می‌باشد اگر چه جوهر واحدی است، می‌تواند امور متقابلی مانند تجسم و تجرد و سعادت و شقاوت را با هم جمع کند. نفس با تصور امور قدسی به اعلی‌علیین و با تصور امور شهوانی به اسفل سافلین می‌رود. به یک اعتبار ملک مقرب و به اعتباری شیطان می‌شود. علت این مسئله، آن است که نفس که مدرک تمام ادراکات و فاعل همه کارهای انسان است، از سعه وجودی بالایی برخوردار است و موجودی بسیط می‌باشد؛ بنابراین می‌تواند در آن واحد میان مرتبه حس و مرتبه عقل رفت و آمد کند. به عقیده صدرالمتألهین هر اندازه انسان از امور مادی، تجرد بیشتری پیدا کند و کمالاتش شدیدتر شود و به فعلیت بیشتری برسد، احاطه‌اش نسبت به اشیا بیشتر و کامل‌تر می‌شود و می‌تواند امور بیشتری را در خود جمع کند تا آن‌جاکه می‌تواند عالمی معقول، موازی عالم محسوس شود و با حسن و خیر و جمال مطلق اتحاد پیدا



کنگره بین المللی فرهنگ و اندیشه دینی

International Congress on Culture and Religious Thought

کند(ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۹، ص ۱۸۹ / ملاصدرا، المبدأ و معاد، ص ۳۸۷ / ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، تفسیر یس، ج ۵، صص ۳۷۶-۳۷۷) ومظهريت کامل برای آن داشته باشد و این به نحوی تبیینی است بر ظهور و تجسم فعلیت نفس در درجات متفاوت که منشاء آن ملکات نفسانی است.

اصل ششم: انسان، جامع عوالم سه گانه وجودی

در این اصل ملاصدرا اثبات می کند که عوالم وجودی، منحصر در سه جنس طبیعی، مثالی و عقلی هستند و انسان تنها موجودی است که جامع این اکوان ثلاثه و عین این سه مرتبه می باشد. غیرانسان، هیچ موجودی این گونه نیست؛ اگر چه علت همه این سلاسل و عوالم باشد؛ چون دارای این مراتب بودن با عین این مراتب بودن، متفاوت است؛ بنابراین سایر موجودات اگر بخواهند به سمت خدا حرکت کنند، چاره ای ندارند، جز آن که از نوعی به نوع دیگر منتقل شوند و ابتدا به درجه انسانیت برسند تا بتوانند به محضر قدسی حضرت حق واصل شوند. ترتیب این نشئات سه گانه در قوس صعود، برعکس ترتیب آن ها در قوس نزول است؛ البته موجودات در نزول ابتدایی، بدون زمان و حرکت و به صورت ابداعی ایجاد شدند؛ ولی سلسله رجوع آمیخته با حرکت و زمان است؛ به همین دلیل، انسان قبل از حدوث شخصی مادی اش، به کون عقلی موجود بوده و در لسان شریعت هم به آن اشاره شده است. صدرا در ادامه بیان می کند که نسبت دنیا به آخرت، نسبت نقص به کمال و نسبت کودک به انسان بالغ است. احتیاج نوزاد به گهواره تا زمانی است که به رشد کافی نرسیده؛ به همین ترتیب، نیاز ما در این دنیا به زمان و مکان، به سبب ضعف و نقص وجود ما است؛ اما با رسیدن به حدی از وجود نفسانی و استقلال جوهری وارد آخرت می شویم و این، امری است که میان همه انسان ها اعم از موحد و مشرک و مؤمن و فاسق، مشترک است. در آن جا است که با برطرف شدن حجاب های مادی، هر کس به نحو شدیدتری نسبت به دنیا به نتیجه اعمال خود خواهد رسید.

در عبارت فوق، عوالم سه گانه وجودی به اصل تشکیک در وجود، اشاره دارد. سپس آن جا که انسان را جامع این اکوان ثلاثه معرفی می کند، به اصل وحدت وجود مرتبط است؛ البته این به معنای انحصار وحدت در وجود انسان نیست، بلکه همان طور که بیان آن گذشت، وحدت در هر شیئی، در هر مرتبه ای از عوالم وجود که باشد، عین وجود آن است. در ادامه، مطالبی درباره رجوع آمیخته با حرکت و زمان انسان به سمت خدا و استقلال جوهری وی در آخرت مطرح شده که بیانگر اصل حرکت جوهری است.

نفس انسان در همه احوالات و مقامات خود ماهیت ثابتی ندارد بلکه به موازات استکمال وجودی خود مراتب مختلفی را طی می کند.

۱. مرحله قبل از تعلق به بدن و عالم طبیعت
۲. مرحله طبیعت و تعلق به بدن
۳. مرحله پس از عالم طبیعت و مفارقت از بدن

International Congress on Culture and Religious Thought

در مرحله نخست، پیش از تعلق به ابدان در عالم مفارقات نفوس وجود جمعی عقلانی دارند این مدعای صدرا مبتنی بر یک اصل فلسفی که براساس آن هر معلولی در مرتبه علت تامه در خود حضور دارد.

در مرحله دوم، وجود نفس منوط به حصول استعداد خاصی در ماده بدن است و وقتی شرایط مادی لازم فراهم گردید و بدن استعداد تامی برای پذیرش نفس با نیت نفوس جزئی وارد عالم طبیعت می‌شوند و حدوث جسمانی می‌یابند.

در مرحله سوم، نفسی که از عالم تجرد تنزل کرده و در قوس نزول به عالم طبیعت می‌رسد و پس در پرتو اکتساب فضائل و کمالات نفسانی در قوس صعود به عالم عقل راه یافته و با عقول عالیه متحد می‌گردد و آیه شریفه: «... بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» (ق (۵۰) آیه ۱۵) حکایت از این تحولات دارد. ملاصدرا^(۵) با مطرح کردن مبحث ماده و صورت و مبنا قراردادن حرکت جوهری و جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء، بودن نفس معتقد است که مراحل سلوک نفس انسانی از نشئات جمادی به نباتی به حیوانی تا به مرتبه عقلی است به گونه‌ای که ماهیت او متضمن تمام مراتب و شئون مادون است و به عبارتی وحدت جمعیه‌ای دارد که ظل وحدت الهیه است.

اگر انسان درجات و کمالات خویش را به نحو اتم به منصف ظهور رساند مظهر کلیه اسماء و صفات حق می‌گردد در جمیع اسماء سیر می‌کند پس همه مظاهر از جمله انسان ملکوتی، انسان مثالی، انسان مادی، انسان عقلی، برزخی در قوس صعود از درجات وجود او محسوب می‌شوند.

اصل هفتم: صورت، عامل تحصل و شیئت شیء است.

این اصل از اصول بسیار مهم است و به جز اسفار و زادالمسافر، در بقیه آثار به عنوان اصل اول مطرح شده است. صدرا المتألهین در کتاب المبدأ و المعاد می‌گوید:

«تحصل هر ماهیت ترکیبی نوعی، تنها به فصل اخیرش است و بقیه فصول بعید و اجناسش، فقط شرایط و اسبابی خارج از وجود آن نوعند [...] و همچنین هر مرکب طبیعی که صورتی طبیعی دارد، تحصل و وجودش به خود صورت منوعه آن است. دلیل نیاز به ماده، کوتاهی وجود در استقلال و جدایی از عوارض لاحق است که زوالشان موجب عدم شیء طبیعی می‌شود. این عوارض، مشخصه نام دارند؛ به طوری که اگر وجود صورت شیء، بدون ماده‌اش امکان داشت، همان صورت بعینها بدون نقصان، آن شیء بود.» (ملاصدرا، المبدأ و المعاد، صص ۳۸۲-۳۸۳)

با توجه به عبارت فوق، فصل اخیر، تنها در مرکبات نوعی، عامل تحصل است، نه ماهیات مرکب جنسی. البته اگر کمی دقت کنیم، می‌بینیم که این مطلب تاحدودی روشن است؛ زیرا مرکب جنسی از آن جهت که جنس است، اصلاً تحصلی ندارد و وقتی تحصل پیدا کرد، دیگر جنس نیست و تبدیل به نوع شده است؛ همچنین «مرکب» هم مرکب طبیعی و هم مرکب صناعی را شامل

International Congress on Culture and Religious Thought

می‌شود. اگر در جمله بالا فقط مرکب طبیعی ذکر شده، به سبب تطبیق اصل بر نفس ناطقه است و جنبه کلی ندارد. مثال‌هایی که ملاصدرا در عبارات زیر بیان می‌کند، شاهد بر این مطلب است:

«هر مرکبی به صورتش خودش، خودش است. بنابراین تخت به صورتش تخت است، نه به ماده‌اش و شمشیر به برندگی‌اش شمشیر است، نه فلزش و حیوان به نفس خود حیوان است، نه به جسدش و ماده فقط حامل قوه شیء و امکان و موضوع انفعالات و حرکات شیء است و بس؛ به طوری که اگر صورت مرکبی فرض شود که بدون ماده، قائم باشد، شیء به تمام حقیقتش موجود است. خلاصه آن که نسبت ماده به صورت، نسبت نقص است به تمام، چون نقص محتاج به تمام است و تمام، محتاج به نقص نیست.» (همان، الاسفار الاربعه، ج ۹، صص ۱۸۶-۱۸۷)

رابطه نفس با بدن ما

بنابراین صورت (نفس) رابطه ذاتی با بدن ما برقرار می‌کنند نه با یک بدن معین و خاص این بدن معین و خاص فردی از طبیعت و خصوصیت بدن ماست و بازوال فرد طبیعت به حال خود محفوظ است. نکات بسیار مهمی که از این اصل استخراج می‌گردد عبارتند از اینکه:

اولاً: تا نفس و صورت در خارج محقق نشود بدن ما که خصوصیت ذاتی نفس است موجود نخواهد شد و بالتبع بدن متعین و خاص که ظهور و تحقق این خصوصیت ذاتی است در خارج تحقق پیدا نخواهد کرد. بنابراین نفس در خارج محصل بدن است علت قریب و ما به الوجود آن است.

همانگونه که نفس در ساخت بدن دنیا نقش دارد در قیامت هم در ایجاد و تحقق آن مهم است ملاصدرا این مطالب را در جلد هشتم اسفار تحت عنوان (دقیقه) تصریح می‌فرماید:

البته برای درک هر چه دقیقتر این مطالب می‌توان به عبارات ملاصدرا: تحت عنوان الماده البدنیه و ماده مبهمه اشاره نمود.

یحصل منها و من الماده البدنیه نوع کامل جسمانی (ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۲، ص ۲۷)

ثانیاً: رابطه اتحادی بین نفس و بدن: اولاً و بالذات بین نفس و بدن ما است نه بدن متعین دنیوی. لذا رابطه نفس با بدن خاص ثانیاً و بالعرض است و در اثر حرکت جوهری قابل گسستگی است برخلاف رابطه نفس با بدن ما به عبارت دیگر این نحوه وجود بدن ما ذاتی و مرتبه نازله نفس است.

ثالثاً: آنچه در رحم مادر است از مرحله جعلنا «نطفه» تا «فکسوننا العظام لحما» بدن انسان نیست بلکه یک جسم نباتی است که فقط رشد و نمو دارد و در چهار ماهگی که نفس به آن اضافه گشت شروع به تدبیر کرده و احساس وارده بوجود می‌آید.

International Congress on Culture and Religious Thought

در زمان حدوث نفس، بدن بر نفس مقدم نیست. نفس به سبب بدن تحقق پیدا نمی‌کند بلکه در اثر حرکت جوهری نفس از جسمانیه الحدوث بودن به مرحله مجرد مثالی ابتدائی می‌رسد و در این موقعیت اطلاق بدن بر جسم نباتی می‌شود. این بدن با تغییرات مختلفی که از دوران طفولیت تا پیری در تحت تدبیر نفس پیدا می‌کند دارای وحدتی است که حافظ وحدت آن همان نفسی است که در آن تدبیر بدن ما شرط بوده و ذاتی آن هم بوده پس می‌توان ادعا کرد که این بدنهای مختلف متعین بدن یکسان است پس هویت این بدن به نفس است که محصل و سازنده آن از ابتدا تا انتهاست. ملاصدرا در اسفار قائلست که: نه در دنیا نه در آخرت بدن اخروی مقدم بر نفس نیست بلکه در دنیا و برزخ نفس با این ابدان به معیت قیومی با هم موجود می‌شوند.

بدن در نشئات مختلف

براساس مقدمات گفته شده بدن در نشئه دنیا با بدن اخروی از جهات گوناگون متفاوت خواهد بود که حکمت متعالیه ملاصدرا^(۵) در جایگاه‌های متعدد به این تمایزات اشاره می‌نماید و در مفاتیح الغیب (ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۶۰۰) تحت عنوان «فی وجوه الفرق بین الدنیا و الاخره فی نحو الوجود الجسمانی» می‌پردازد. فلاسفه دیگر نیز به این بحث اهتمام ویژه‌ای داشته اند ملامحسن فیض کاشانی در اصول المعارف به بیان ۲۱ تفاوت پرداخته است.

فهم دقیق این تفاوتها می‌تواند راهگشای معرفت تجسم اعمال در عالم برزخ و قیامت باشد:

وجه تمایز اول:

قوه در دنیا به معنای امکان استعدادی نسبت به فعل و قوه در آخرت به معنای فعل و قدرت است نه انفعال و قبول. نفس در آخرت به قوه خیالی در شأن و رتبه فاعل است و در خارج صور خیالی و فعل قائم به نفس اند پس در بدن اخروی امکان و استعداد، زمان وجود ندارد. انشاء صور بدون مشارکت ماده استعداد است و به صرف اراده و انشاء است و فاعلیت نفس یک طرفه است و افعال به نحو اضافه اشراقیه حاصل می‌گردد.

وجه تمایز دوم

در بدن دنیوی فعل از قوه اشرف است ولی در آخرت قوه اشرف از فعل است چون قوه در آن عالم به معنای قدرت و شانیت است چراکه فاعل اشرف از فعل است به جهت اینکه علت اشرف از معلول است و بین علل، علت فاعلی اشرف العلل است ولی در



کنگره بین المللی فرهنگ و اندیشه دینی

International Congress on Culture and Religious Thought

دنیا قوه که به معنای استعداد و محل بود نسبت به فعل، ممکن و ضعیف است و مستعدله که واجب و فعل باشد اقوی و اشرف است زیرا ضرورت از امکان و مستعدله از امکان استعدادی اشرف است.

وجه تمایز سوم:

در مفاتیح الغیب و شواهد الربوبیه و عرشیه می‌فرماید: در دنیا ابدان در اثر استعداد و حرکت به حدود نفس خود می‌رسند و هر چه بدن متریقی تر و قوی تر باشد بدن هم متریقی تر می‌شود یعنی از خصوصیات حسی بی‌بدن کمتر و لطیف تر می‌شود ولی در قیامت ابدان به انشاء دفعی نفوس خلق و واجد حدود نفوس می‌شوند. (ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۱۰۰/ ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۲۶۸/ ملاصدرا، العرشیه، ص ۲۵۲)

در بیان ملاصدرا بدن به لطافتی می‌رسد که تابع نفس می‌گردد و مظهر بدن برزخی و اخروی می‌گردد.

وجه تمایز چهارم:

اجسام اخروی نامتناهیند و هیچگونه تراحم و تداخلی میان آنها نیست چرا که ماده اخروی و ماده دنیوی متفاوتند ماده دنیوی مستلزم جرم خاص و مکان است ولی ماده اخروی میراست و بالطبع تصادم هم وجود ندارد.

وجه تمایز پنجم:

انسان سعید در آخرت چون دارای عالم تام و نفس فاعل صور می‌باشد تا اراده نماید شیء اراده شده نزد نفس حاضر می‌گردد. همه نعمتها و ثوابها در قیامت برای نفس به منزله همان صور خیالی در ذهن از این دنیاست که وابسته به نفس می‌باشند و جوداً و عدماً وابسته به نفس اند ولی اهل جهنم که محاط به جهنم هستند عذاب و عقاب تحت اراده و اختیار آنها نیست بلکه آنها مقهور و مجبور و مسخر عذابند.

وجه تمایز ششم:

این وجه تمایز که در واقع مبین تجسم اعمال است بر این نکته مهم دلالت می‌کند که بدن اخروی خودساخته نفس است بر حسب ملکات و باقی به بقای نفس است زیرا ملکات او باقی‌اند پس ظهورات این ملکات هم باقی هستند بدن دنیوی گرچه برگرفته از ملکات نفس نیست اما نفس نوعی تعلق به این بدن دارد که ناشی از ضعف وجودی است وقتی نفس کمال پیدا می‌کند همچنانکه کودک از گهواره بی‌نیاز می‌شود نفس هم از این جسم متکاثف در ابعاد دنیوی بی‌نیاز می‌گردد و رها می‌شود و تمامی اعراض قائم به جسم مانند کم و کیف و وضع از بین می‌روند.



کنگره بین المللی فرهنگ و اندیشه دینی
International Congress on Culture and Religious Thought

وجه تمایز هفتم:

اجساد دنیوی مرکب از گوشت، خون، استخوان است و در معرض کهنوت و بیماری ولی اجساد اخروی چون مرکب از عناصر طبیعی نیستند قابل تغییر نیستند.

«... لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ» فاطر (۳۵) آیه ۳۵ و جای دیگر «لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى»

دخان (۴۴) آیه ۵۶.

بنابراین کون و فساد، انقطاع، نیستی، اعدام و تغییر و قبول در ابدان اخروی نیست. ملاصدرا قائل است:

بدن دنیوی واجد جسم و عنصری است که سنخ مقابل تجرد و واجد احکام متضاد است جسم دنیوی مظهر حجاب و غیب است در حالیکه نفس مظهر شهادت و حضور استبدن دنیوی میت بالذات است و بدن اخروی حی بالذات است البته حیات او ظلی است از باب سخن الهی که در قرآن کریم می فرماید: من از روح خودم در انسان دمیدم (حجر آیه ۲۹) پس در آخرت هیچ جسم فاقد حیاتی در آخرت نیست در حالیکه اجسام در دنیا فاقد حیات و شعورند و حیات عارض بر آنهاست پس تجسم او به اعتبار ماده اخروی است.

وجه تمایز هشتم:

جسم دنیوی در دو مکان نمی تواند حضور داشته باشد. ملاصدرا در اسفار می فرماید: بدن اخروی در قیامت قائم به روح است در حالیکه نفس و روح در دنیا قائم به بدن دنیوی است. قائم بودن بدن اخروی به نفس می تواند دو معنا را برساند: ملاصدرا، (الاسفار الاربعه، ج ۹، ص ۳۳)

الف) در آخرت بدن تابع نفس است هر جا که نفس اراده کند و باشد بدن هم تابع آن است.

ب) بدن اخروی در اثر تدبیرات اخلاقی و باطنی و اعمال و کمالات و صفات شکل می گیرد. و بدن دنیوی در اثر تدبیرات ظاهری از خوردن و کار و خوابیدن شکل می گیرد. به عبارت دیگر اجسام اخروی و تمام نعمتها از قبیل باغها، جویها، خانهها، قصرها و حوریان همگی به یک وجود موجودند که همان وجود انسان سعادت مند است چرا که سعادت بر همه اینها احاطه دارد.

وجه تمایز نهم:

شهوات و خواستهها در دنیا تابع اشیاء، بیرونی و خارجی اند در صورتیکه در بهشت اشیاء



کنگره بین المللی فرهنگ و اندیشه دینی

International Congress on Culture and Religious Thought

تابع خواسته‌ها هستند هر آنچه که نفس اراده کند برای او حاضر و موجود می‌شود نه اینکه انسان امر موجودی را بخواهد و طلب کند به عبارت ملاصدرا در شواهد الربوبیه:

نفوس در عالم آخرت فاعل و سازنده اجسامند بر سبیل استیجاب و استلزام. (ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۸۳)

اصل هشتم: تجرد قوه خیال

. تجرد خیال یکی از اصول اساسی در اثبات تجسم اعمال است. ملاصدرا در *اسفار* به عنوان اصل هشتم می‌گوید: «قوه خیال، جوهری است قائم که نه در محلی است؛ مانند بدن و اعضای آن و نه موجود در جهتی از جهات این عالم طبیعی است. این قوه، مجرد از این عالم است و در عالم جوهری متوسطی بین دو عالم مفارقات عقلی و عالم طبیعیات مادی واقع است.» (ملاصدرا، *الاسفار الاربعه*، ج ۹، ص ۱۹۱)

قوه خیال و جایگاه آن در تجسم اعمال

نفس انسانی که در ابتدای پیدایش خود جسمانی است در اثر حرکت جوهری مراحل مختلفی را سپری می‌کند. یکی از مراحل و مراتبی که نفس در سیر جوهری خود به آن نائل می‌شود مرتبه خیال است، قبل از ملاصدرا همه فلاسفه مشاء و اشراق تنها مرتبه عقلی نفس را مجرد دانسته و نفس را در مرتبه خیال و حس مادی می‌دانستند، در حکمت مشاء و اشراق حتی جایگاه مادی برای قوه خیال در مغز آدمی معین کرده‌اند، اما در تجرد نفس ناطقه یعنی مرتبه عقلی نفس بین فلاسفه اختلافی نیست بلکه اختلاف در تجرد قوای خیالی و حسی است.

براساس حکمت مشاء و اشراق نفس در مرتبه تعقل مجرد است، ولی در مرتبه حیوانی و نباتی مادی است که با از بین رفتن بدن آن دو مرتبه از نفس نیز فانی می‌شود، بنابراین تمام ادراکات خیالی انسان بعد از مرگ از بین می‌رود، ملاصدرا نفس را در مرتبه حیوانی نیز مجرد می‌داند. آنچه در این بخش مهم و اساسی است پرداختن به این مسأله است که چرا ابن سینا و سهروردی و دیگر فلاسفه نمی‌تواند نفس را در مرتبه خیال مجرد بدانند، اما ملاصدرا قاطعانه به تجرد مثالی نفس معتقد شده و سخنان جمهور فلاسفه را به نقد کشیده است. پاسخ به این پرسش به نظریه حدوث جسمانی نفس ارتباط دارد؛ صرف نظر از اهمیتی که دیگر مبانی ملاصدرا مانند اصالت وجود، تشکیک وجود و حرکت جوهری در مسأله تجرد خیال دارد، نظر وی درباره نفس نیز اهمیت اساسی در شکل‌گیری مسأله تجرد خیال دارد. بدون تردید قول به قدم نفس و حدوث روحانی آن که هر دو با وجود اختلافاتی که دارند نفس را مجرد و روحانی می‌دانند با قول به تجرد خیال سازگار نیست.

تجرد خیال مبین مجازات اخروی

چنانکه قبلاً گذشت مسأله حرکت ذاتی و جوهری نفس و نیل آن به مرتبه تجرد خیال مسأله‌ای است که آثار متعددی دارد که به برخی از آن آثار اشاره شد، اما یکی از آثار مهم آن که از ثمرات تربیتی و اخلاقی نظریه ملاصدرا قرار می‌گیرد این است که براساس نظریه کسانی که نفس را جوهر روحانی دانسته و آن را تنها در مرتبه عقلی مجرد می‌دانند لذت و الم نیز منحصر در لذت و الم عقلی است و چون مرتبه خیالی نفس با از بین رفتن بدن متلاشی می‌شود، بنابراین هیئات و اخلاق فضیله و رذیله‌ای که توسط قوای جزئی نفس کسب شده‌اند باقی نمانده و به تبع فنای قوه خیال از بین می‌روند و تنها ادراکات عقلی و کلی باقی می‌مانند که آن هم به اندکی از مردم تعلق دارد، در حالی که تمام اندیشه‌های جزئی و نیات و اعمال جزئی که انسان انجام داده و شاکله اخلاقی و ذاتی او را می‌سازد از ناحیه قوای حسی و خیالی کسب می‌شود، مشاء و اشراق مجبور بودند که اینها را برای نفس عرض بگیرند که عارض جوهر نفس است، ولی در نظریه ملاصدرا تبیین دقیق یافته و براساس حرکت جوهری نفس و اتحاد خیال با متخیل و نیت با صاحب آن عین نفس و از مراتب و شئون آن می‌شود، این مسأله در سیر و سلوک اخلاقی انسان تأثیر زیادی گذاشته؛ و انسان متوجه می‌شود که هیچ عمل و نیت و تخیلی خارج از هویت ذات او نبوده، از او جدا نشده و باقی خواهند بود، و این نیات و اعمال جزئی عین نفوس و هویت فرد و بلکه هویت سازند.

اصل نهم: قیام صدوری صور ادراکی به نفس

این اصل در اسفار به عنوان اصل نهم مطرح شده است: «صور خیالی، بلکه صور ادراکی، حال در موضوع نفس و در محلی دیگر نیستند. آن‌ها قائم به نفس هستند، به صورت قیام فعل به فاعل، نه قیام مقبول به قابل، همچنین ابصار نزد ما انطباع شیخ مرئی در عضوی مثل جلیدیه و امثال آن، چنان که طبیعیون معتقدند و نیز خروج شعاع، همان‌طور که ریاضی‌دانان می‌پندارند، نمی‌باشد؛ همچنین به صورت اضافه علمی که برای نفس نسبت به صورت خارجی واقع می‌شود، نیست (ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۹، ص ۱۹۴)

مشابه همین جملات در زادالمسافرهم آمده؛ با این تفاوت که صدرالماتلهین آن مطالب را در این کتاب در دو اصل گنجانده؛ یعنی مشابه عبارات ابتدای را (از صور خیالی تا قیام مقبول به قابل) به عنوان اصل هشتم و ادامه آن را که در رد نظرات دیگران در باب ابصار بیان کرده، تحت عنوان اصل نهم قرار داده؛ حال آن که ادامه مطالب این اصل، بیانگر فاعلیت نفس نسبت به صور ادراکی است و نشان می‌دهد که اساس کلام در آن با اصل قبلی (هشتم) یکی است. (ملاصدرا، زاد المسافر، ص ۲۰) بهترین دلیل بر این ادعا همان است که در اسفار به عنوان یک اصل بیان شده است.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، این اصل از نتایج تجرد قوه خیال است؛ وقتی خیال مجرد باشد، صور خیالی هم مجردند؛ زیرا مدرک مجرد نمی‌تواند مدرک مادی داشته باشد. با تجرد خیال و صور خیالی جایی برای فرض انطباع صور خیالی در محل باقی نمی‌ماند؛ بنابراین ادراک به نحو صدوری اتفاق می‌افتد و رابطه بین قوه خیال و صور ادراکی، رابطه فاعلیت و مفعولیت می‌شود.

International Congress on Culture and Religious Thought

ممکن است گفته شود که این اصل از اصل تجرد خیال، عام تر است و علاوه بر صور خیالی، تجرد و قیام صدوری صورت‌های حسی به نفس را نیز دربر می‌گیرد؛ اما صدرالمتألهین بر این نکته تأکید دارد که نفس، یک قوه مثالی باطنی دارد که مرتبه ضعیف آن، حس مشترک است که در صدور صور حسی توسط نفس، نقش دارد و مرتبه قوی آن، یعنی خیال، صور محسوس قبلی را که اکنون غایب از حواسند، به نحو صدوری احضار می‌کند؛ طبق این مبنا، حس مشترک و خیال در حقیقت، یک قوه‌اند که از تجرد آن می‌توان تجرد انواع صور ادراکی، اعم از خیالی و حسی و همچنین فاعلیت این قوه نسبت به صور ادراکی را نتیجه گرفت؛ بنابراین می‌توان گفت که این اصل، اصل مستقلی نیست، بلکه از فروعات اصل قبل است.

ملاصدرا در اسفار می‌گوید: «باید توجه داشت که جمیع متصورات آدمی اعم از عقلیات و کلیات و مدرکات قائم به جهت جزیی بدن از جزئیات و حسیات در جمیع نشأت وجودی چه در دنیا و چه در برازخ و چه در آخرت یعنی قیامت خارج از حیطة وجود و سلطهٔ مملکت انسانی نیست لذا مدرک بالذات چه ادراک بصری و چه سمعی و غیر از این دو از مدرکات داخل در وجود و واقع در صقع نفس مدرک است نه امری منفصل الذات و امری خارج از عالم نفس انسانی، مدرکات خارجی و معلومات جسمانی معلومات بالعرض و صور قائم بمواد و حال در استعدادات مدخلیت در اعداد دارند و صورت ادراکی اگرچه صورت حسی و جسمانی متقدر باشد امری مجرد از مواد و استعدادات است و مفاض است از باطن ذات نفس و ملاک خروج نفس از قوه و استعداد به فعلیت است و انسان در ابتدای وجود در مقام ادراک امور خارج از ذات خود احتیاج به مشارکت مواد و صور دارای وضع و محاذات جسمانی دارد. و در مقام رجوع به عالم برزخ و قیامت جمیع این ادراکات قائم به جهت غیب نفس و باطن روحند. و نفس بعد از خلع جلباب بدن هرچه را ادراک نماید بدون مشارکت جهت قابل مشهود نماید. لذا در آخرت انسان به آنچه که اشتیاق دارد به نفس تصور برای او حاضر می‌شود و نفس تصور او، امری غیر از حضور و شهود متصور نمی‌شود. و آنچه را که انسان در آن عالم مشاهده می‌نماید از انواع نعم الهی و منشأ الذات اخروی از حور و قصور و انهار و اشجار و ... و انواع صور مبدء عذاب و الم روحی و جسمانی از آتش دوزخ و حیات و عقارب و زقوم، اموری خارج از وجود نفس نیستند.» (ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۹، صص ۱۹۱-۱۹۲)

لذا عذاب آخرت از عذاب دنیا شدیدتر است چه آنکه آخرت از بواطن و قلوب شعله‌ور شده و بظاهر انسان سرایت می‌کند و ناردنیوی ظاهر را می‌سوزاند و به باطن بدن سرایت می‌نماید و چه بسا که باطن نفس در مقام چشیدن طعم عذاب دنیوی اصلاً متأثر نشود ولی در آخرت به نص قرآن مجید «تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» از همین باب است که بهشت و دوزخ در داخل حجب سماوات است و زمین بهشت کرسی و سقف آن عرش رحمان است و چون قابل اشارهٔ وضعی و حسی نیست از چشم ما مستور است پیامبر اکرم می‌فرمودند: «إِنَّ أَرْضَ الْجَنَّةِ كُرْسِيٌّ وَ سَقْفُهَا عَرْشُ الرَّحْمَنِ» مراد از این کلام آن نیست که آخرت دارای فضایی مکانی و مادی است بلکه مراد آن است که عرصه رحمت حق وسیع است و در باطن این عالم قرار دارد و تناهی جسمانی ندارد. و حجاب بین آخرت و نفوس انسانی، وجود عالم شهادت مطلق است که دنیا باشد.

کنگره بین المللی فرهنگ و اندیشه دینی International Congress on Culture and Religious Thought

ارتباط اصل نهم با تجسم اعمال

اصل نهم و هشتم از مقدمات اثبات تجسم اعمال هستند و از مقدمات تاسیسی برای آن می‌باشند مبنای قیام صدور در بحث وجود ذهنی از مبانی محکم حکمت متعالیه می‌باشد و می‌توان گفت از ابتکارات ایشان است. این اصول به صورت مستقل فقط در اسفار و زاد المسافر آمده است. در اصل هشتم، مجرد قوه خیال معلوم شد حالا فاعلیت آن هم ثابت می‌شود. صدرا نفس را جسمانیه الحدوث و در عین حال موجود و ذو مراتب دارای حرکت می‌داند که نفس با هر ادراک به تدریج از قوه به فعل و از نقص به کمال می‌رسد. نفس ناطقه در مقام صعود و ترقی وجودی با عقل فعال متحد می‌شود و در اثر این اتحاد، حقایق را شهود می‌کند. صدرا به اعتبار این ترقی، ملاک تعقل را اتحاد با عقل فعال و شهود و قبول صور می‌داند.

نفس تا وقتی عقل هیولانی است «قابل صور» عقلی افاضه شده از جانب عقل فعال است ولی وقتی به عقل فعال متصل گردید «فاعل و خالق صور» شده قادر به انشاء می‌گردد (ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۹، ص ۲۵۹) اضافه اشراقی نفس به ذوات و صور عقلی واقع در عالم ابداع را موجب ادراک صور عقلیه می‌خواند.

در واقع این دو اصل (تشکیک و حرکت جوهری) به دو جهت در ردّ نظر ادراک نزد مشایین است مشایین می‌گفتند: اولادراک حسی و مادی با استعانت از معلوم مادی شروع می‌شود تا به تجرد عقلی برسد هرچه این ادراک از حسی به خیالی و وهمی برود مادیت او کمتر و تجردش قوی‌تر می‌شود. و در همه این مراحل یک نحوه تعلق به ماده وجود دارد. دوم: ادراک از مرتبه حسی تا تجرد عقلی آن به نحو تقشیر است.

صدرا در بیان این دو نظریه مشایین می‌گوید که اولاً ادراک به نحو خلق و ایجاد است و نه تقشیر و تجرید قیام صور به نفس قیام صدور است نه حلولی، نفس با عقل فعال متحد می‌شود و از طریق این اتحاد، فاعل و خالق صور می‌شود. ثانیاً لزوماً صدور مخلوق نفس، مسبوق به ماده نیست. این مخلوق ادراکی نفس، یا مجرد است و در عین حال می‌تواند مادی هم باشد، موطن این صور می‌تواند در صقع نفس باشد می‌تواند در عالم خارج هم باشد. در مراحل ابتدایی این صور مخلوق مجرد و مثالی در صقع خود نفس است ولی در مراحل قوی‌تر به صور مادی و در عالم خارج هم می‌تواند باشد.

اصل دهم: تحصیل صور و مقادیر بدون مشارکت ماده

این اصل را می‌توان از مهمترین اصول در اثبات تجسم اعمال آن را به حساب آورد. وی در این اصل بر امکان تحصیل صورت‌های مقداری و اشکال از جهات فاعلی و بدون مشارکت ماده عنصری تأکید می‌کند. در تفسیر صدرالمتألهین بر سوره یس چنین آمده است: «صورت‌ها و مقادیر، همان‌طور که از مبدأ به حسب استعداد قابل و جهات انفعالی حصول می‌یابند، از مبدأ به صرف جهات فعلی و تصورات فاعل و حیثیات فاعلی و بدون مشارکت هر نوع ماده و بدون شرط بودن هر نوع حرکتی و استعداد هر نوع عنصری، حاصل می‌شوند. وجود افلاک و ستارگان و کلی طبیعی و نوع، وقتی که از مبادی عقلی به محض تصور کیفیت وجود و نظام آن‌ها به وجود می‌آیند، از این قبیل است؛ که از مبادی عقلی به محض تصور کیفیت وجود و نظام آن‌ها به وجود می‌آیند، از

International Congress on Culture and Religious Thought

این قبیل است؛ همان طور که گاهی اوقات، تا زمانی که نفس در این دنیا است، و هم در عالم انسانی تأثیراتی دارد، حکم تعقلات مبادی در سببیتشان نسبت به وجود اجرام و اشکال و حکم تصورات نفس در عالم آخرت، اینچنین است.» (ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، سوره یس، ج ۵، ص ۳۷۸)

نمونه‌ای از این صور که بدون مشارکت ماده و به نحو ابداعی حاصل می‌شوند، صور خیالی صادره از نفس است که نه در مغز حلول دارند و نه در قوه خیال و نه در عالم مثال کلی، بلکه در صقع نفس و خارج از اجسام این عالم قرار دارند و از حواس ما غایب هستند، ملاصدرا اعتقاد دارد که عالم نفس و عالم حس، ذاتاً و به حسب وضع از دو جنس متباین و کاملاً مختلفند. نمی‌توان گفت هر کدام نسبت به دیگری در چه وضعی قرار دارد؛ چنان که نمی‌توان گفت نفس نسبت به بدن و یا خداوند نسبت به مخلوقاتش در کجا قرار دارد؛ در عین حال، بین صوری که انسان با حواس ظاهری مشاهده می‌کند، با صوری که توسط مشاعر باطنی می‌بیند، آثار وجودی و عینی حسیات مترتب نمی‌شود؛ البته این، به خاطر غرق شدن نفس در ظواهر حسی این دنیا و ضعف همت او است. اگر انسان همتش را قوی کند و اشتغال نفس را به فعل و انفعالات قوا برطرف سازد و قوایش را منحصر در خیال کند، صورت‌ها و اجسامی را که با قوه خیال مشاهده می‌کند، در غایت قوام و قوت وجودی خواهد دید؛ حتی قوی‌تر از محسوسات

رابطه تجسم اعمال و اصل دهم

برای تبیین رابطه تجسم اعمال با این اصل بسیار مهم باید یک نکته اساسی تبیین گردد و آن اینکه خالقیت نفس دو گونه است:

الف) خلق مجرد و مخلوق مجرد

ب) خلق مجرد و مخلوق مادی

توجه به این نکته ضروری است که مفاد این اصل بسیار مفید است و در بحث معاد کارآیی دارد. وقتی گفته می‌شود نفس خلق صور بلا مشارکت ماده می‌کند، یعنی صحبت از خلق و نه مخلوق و فاعلیت فاعل و نه مفعول است این اصل نمی‌گوید که حتماً مخلوق نفس بدون ماده است گرچه این صور خیالی مخلوق در صقع نفس مطابق موطن آنها که مجرد است مثالی‌اند ولی این اصل نظر به خصوصیات صور مخلوق ندارد. و غایت آن چیزی که ادعا می‌کند این است که خلق این صور مسبوق و محتاج به ماده نیست اما نسبت به این صور مخلوق در خارج صقع نفس که آیا مادی‌اند یا مجرد، لابشرط است.

دلیل آن این است که اشتراط ذات صور به ماده یا عدم آن، مبتنی بر قوت نفس و فاعل و همین‌طور موطن و صقع تحقق این صور دارد. هر نفسی در قوه خیال خود در مراحل ابتدایی، خلق این صور در صقع ذات خود می‌کند لذا این صور هم مثالی و مجرداند. اما در مراحل قوی‌تر که نفس قادر به خلق صور در عالم خارج و بیرون از صقع مثالی و خیالی متصل خود می‌کند این مخلوقات هم مادی خواهند بود. بصورت نمونه کسی که طی الارض می‌کند در یک لحظه در چند مکان هم با روح و هم جسمش



کنگره بین المللی فرهنگ و اندیشه دینی

International Congress on Culture and Religious Thought

وجود دارد. یعنی به صرف تصور و خیال وجودش در مکان دیگر هم با روح و هم با جسمش - به یک نحوه مادی و نه مثالی - محقق می‌شود.

صدرا در اسفار می‌گوید: «نفس در قیامت کبری از طریق قوه خیال با تصور بدن خود و بدون مشارکت ماده، آن را در عالم خارج ایجاد می‌کند که خلق این بدن، مجرد ولی مخلوق مادی و جسمانی است.» (ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۹، ص ۱۹۷) یعنی بین خلق و خالق مجرد از یکطرف و مخلوق هم مجرد باشد از طرف دیگر تلازمی نیست می‌شود که خلق و خالق مجرد باشد ولی مخلوق مادی باشد. ولی بر عکس محال است، زیرا فاعل جسمانی مخلوق مادی ایجاد نمی‌کند. این نفس در هر عالمی موجود شود به طبق مقتضای ذاتش، بدن و ماده‌ای خاص را می‌طلبد. لذا نه صورت از ماده و نه نفس از بدن جسمانی انفکاک‌ناپذیر است ولی تحقق این نفس و خلق این بدن به وسیله صور خیالی خود در خارج در نشئه‌ای و عالمی، ماده مناسب خود را خواه لطیف یا غلیظ می‌طلبد، یا ماده‌ای عنصری که در مقابل صورت و یا ماده اخروی که با صورت اخروی سازگار و تابع آن است. از شواهدی که برای این ادعا می‌توان آورد اولیای الهی در همین دنیا است. وقتی این بزرگان خلق صور مادی در عالم خارج می‌کنند یعنی قوه خیال و صور خیالی صادر از نفس آنان مجرد است. با این حال صورت مصدور از نفس آنان در خارج، مادی محقق می‌شود. مثل احیای اموات به دست حضرت عیسی^(ع) وقتی این امور در این دنیا ممکن و میسر باشد چه باکی و استبعادی است که در آخرت که نشئه فاعلیت است و همه امور مبتنی برای اراده و مشیت و اشتیهای فاعل است. ابدان صادر از قوه خیال نفس مادی نباشند.

منظور ایشان این است که شأن فاعلیت خداوند این است که خودش و فیض او و ایجادش همگی مجرد باشند با این حال مستفیض و موجد او بصورت مادی در خارج متحقق می‌شود مثل خلق آسمان و زمین.

در این صورت در قیامت هم، در خلق بهشت و جهنم به همین صورت است. خلق او مجرد ولی مخلوق او در خارج مادی اخروی است. و این حکایت از این اصل دارد که فعل و خلق و ایجاد مجرد ولی مفعول و مخلوق در عالم خارج مادی باشد ممکن است و از طرف دیگر نفس ناطقه انسان مظهر فاعلیت و خلافت الهی خدا در دنیا است مثل احیای اموات که توسط حضرت عیسی مسیح^(ع) صورت گرفت.

ارائه برهان

نفس انسانی در مرتبه قوه خیال خود نسبت به صور خیالی خود جنبه علی و مصدری دارد و این صور هم معلول و قائم به ذات نفس هستند. از طرف دیگر دائره و حیطه علیت در امور ممکن - نه محالات - محدود به حدی نیست، بلکه این محدودیت‌ها به ذات خود نفس بر می‌گردد. پس محدودیت وصف به حال موصوف، به علیت است که نفسی باشد و نه خود وصف علیت. لذا کودک که در مراحل ابتدایی ادراکی است چون واجد نفس ضعیف است ادراک او هم محدود می‌شود به حدود حسی و نهایتاً خیالی به صورت انطباق صور تا بر مبنای تشکیک و حرکت جوهری به مرحله بالاتر برسد که این نحو ادراک خیالی او به جهت قوت نفس - اش در اثر تجرد قوی‌تر به مصدر واقع شدن برای صور ادراکی تبدیل شود.

International Congress on Culture and Religious Thought

محدودیت و ضعف نفس در این مرحله باعث می‌شود که ظرف تحقق معلول یعنی صور ادراکی و خیالی نفس جز در صقع ذات خود نفس نباشد و اکثر انسانها حتی به مرحله پیری هم که می‌رسند در این مرحله توقف می‌کنند و لکن اگر نفس از این مرحله قوی‌تر شد به تبع قوت نفس در خلق صورت ادراکی خود هم قوی‌تر شده و هم ظرف معلولات نفس بالاتر می‌رود، یعنی از ظرف خیال متصل نفس به عالم خارج می‌آید و لذا خلق این صور مثالی در عالم خارج می‌کند در این مرحله نفس به اذن الله تعالی جنبه ظلیت در فاعلیت الهی و در اتصاف به اوصاف و اسماء الهی - به قدر حد وجودش - ظهور و قوت پیدا می‌کند لذا به صرف اراده، مریض را شفا می‌دهد و یا عالم به اسرار انسان‌ها می‌شود. اما اگر این نفس از این مرحله هم بالاتر آمد و قوی‌تر شد بالتبع جنبه علی او هم در خارج قوی‌تر می‌شود. در این مرحله دیگر نفس خلق صور مادی و جسمانی در عالم خارج می‌کند.

ایجاد صور مادی، به آن نحوه از ایجاد اطلاق می‌شود که منشأ از صقع نفس مجرد، بدون مشارکت ماده به وجود می‌آید و لکن مخلوق در خارج مادی و جسمانی تحقق پیدا کرده است. و این به سبب قوت نفس و علیت آن در این عالم دنیاست. لذا هیچ گونه منع و محدودیت عقلی از این علیت برای نفس نیست. البته در این دنیا این مرتبه و مقام اختصاص به انبیاء و اولیاء الهی دارد.

حد وسط این برهان، عقلی، علیت نفس است و برای نفس هم حدیقف نیست و تا مرتبه ما لا حدله راه کمال باز است و حجاب و مانع خود انسان است. چون نفس مظهر فاعلیت الهی و رقیقه آن فاعل حقیقی است طریق برای او تا مرحله فاعلیت مبدا و حقیقت باز است. اگرچه به آن حقیقت و مبدأ به لحاظ فقر وجودی‌اش نخواهد رسید. حالا وقتی نفس با حیثیت تعلیلی و فاعلی خود در این دنیا بتواند مخلوق مادی و جسمانی در خارج ایجاد کند. بالضروره در نشئه آخرت که هم عالمی مبتنی بر اراده و نیات و جنبه فاعلی است و نه قابلی، و هم مقتضای آن عالم قوی‌تر از دنیاست می‌تواند خلقتی مادی از خود در آن نشئه خارج و عالم عین داشته باشد. و از آن جمله خلقت بدن جسمانی و مادی خود است. در عرفان هم (مقام تلبیس)، عارف به منزلی می‌رسد که به اذن الله تعالی قادر به خلق هرگونه صوری از خود در عالم خارج است.

با توجه به اصولی مانند حرکت جوهری و تشکیک در وجود، نفس موجودی است دارای مراتب و شوون ذاتی و تحولات جوهری که به تدریج از کثرت بالفعل و مرتبه عقل هیولانی حرکت می‌کند و با فاصله گرفتن از مرتبه مادی و غلبه تجرد و وحدت، عقل و عاقل بالفعل می‌شود. نفس با صور معقول متحد می‌شود اینجا بحث اتحاد عاقل و معقول که از ابتکارات صدرا می‌باشد پیش می‌آید این اصل از اصول مهم است و در همه کتابهای صدرالمتالهین آمده است ولی در آثار حکیم سبزواری نیامده است و در بحث اتحاد عاقل و معقول می‌گوئیم نفس بر اثر حرکت جوهری هرچه وجودی کاملتر می‌شود می‌تواند در عین وحدت بساطت، جامع مفاهیم بیشتری باشد. چنان که نفس مجرد تام، جمیع معانی موجود و متفرق در جماد و نبات و حیوان و عقل مجرد و نحو جمعی در خود دارد. نفس در جهت استکمال پیش می‌رود تا جایی که فاعل صور خیالی می‌شود. خداوند نفس انسانی را به نحوی خلق کرده است که قادر به خلق صور باطنی در ذات خود باشد. خلق به معنای صدور است. خصوصیت این نفس آن است که وقتی چیزی را تصور می‌کند (طبق نظر دقیق صدرالمتالهین) تصور و علم همانا، ایجاد آن صورت همانالدا می‌بینیم بحثهای اتحاد نفس با عقل فعال و اتحاد عاقل و معقول که از ابتکارات مهم صدرا است، بیشترین تأثیر را در معاد جسمانی دارد زیرا این دو اصل ما را به



کنگره بین المللی فرهنگ و اندیشه دینی

International Congress on Culture and Religious Thought

این نتیجه رهنمون می‌کنند که نفس فاعل است خداوند متعال نفس را به مثل خود و خصوصیات خود آفرید، به این معنا که از حیث ذات مجرد است.

اصل یازدهم: فاعلیت نفس:

«خداوند متعال نفس انسان را به گونه‌ای آفریده که قدرت بر ابداع صورت‌های غایب از حواس بدون مشارکت مواد دارد و هر صورتی که از فاعل بی‌واسطه ماده صادر شود، حصول فی نفسه او عین حصولش برای فاعلش می‌باشد و حلول و اتصاف از شرایط حصول نیستند [...]؛ بنابراین نفس در ذات خود عالمی مخصوص به خود از جواهر و اعراض و اجسام فلکی و عنصری و انواع جسمانی و اشخاص مجرد دارد. بعضی از بزرگان عرفا گفته‌اند که هر انسانی با وهم، در قوه خیال خود چیزهایی خلق می‌کند که جز در آن، وجودی ندارند و عارف با همتش چیزهایی را خلق می‌کند که در خارج از محل همت، موجودند. [ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۷۲۴..]»

صدرالمتألهین معتقد است که هر چند خداوند منزله است از این که مثل و شبیه داشته باشد؛ اما مثال دارد. خداوند نفس را مثالی برای ذات و صفات و افعال و پلکانی برای معرفت خود قرار داده است؛ بنابراین نفس در عالم خود هر چه بخواهد، اراده می‌کند و هر صورتی را می‌آفریند؛ منتهی در حیات دنیوی به خاطر ضعف وجودی‌اش، اثر خارجی بر این صور مترتب نمی‌شود؛ مگر در اصحاب کرامات که به علت شدت اتصالشان به عالم قدس و سعه وجودی‌شان، قادر بر ایجاد صوری هستند که آثار خارجی و عینی بر آن‌ها مترتب می‌شود. در عالم آخرت برای عامه مردم، اعم از سعادت‌مند و شقی، چنین قدرتی وجود دارد، هر کدام متناسب با اعمالی که در این دنیا انجام داده و اخلاق و ملکاتی که کسب کرده‌اند؛ زیرا در آخرت بین قوه خیال و احساس فرقی باقی نمی‌ماند. صدرالمتألهین علت این امر را در زادالمسافر در ضمن اصل نهم بیان کرده است: (قوه خیال که خزانه حس است - قوی شده، ضعف و نقص آن از بین رفته، حجاب برداشته شده و قوا با هم یکی شده‌اند؛ بنابراین، نفس با قوه خیالی خود همان کاری را می‌کند که با سایر قوایش انجام می‌دهد و با چشم خیال آن چیزی را می‌بیند که با چشم حس می‌دید. قدرت و علم و شهوتش یک چیز می‌شوند. پس ادراک خواسته‌هایش همان قدرتش بر آن‌ها و احضار آن‌ها نزد خود می‌باشد، بلکه بهشت چیزی جز شهوات و خواسته‌های نفس نیست؛ چنانچه حق تعالی می‌فرماید: «... وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ ... زخرف (۴۳) آیه ۷۱» ملاصدرا، المبدأ و المعاد، صص ۳۹۱-۳۹۲

نتیجه گیری

استفاده‌ای که از مجموع این چند اصل به هم مرتبط (اصل هفتم و هشتم و نهم) برای اثبات تجسم اعمال می‌توان کرد، به این صورت قابل بیان است: نفس انسان پس از رسیدن به مرحله تجرد خیالی می‌تواند بدون مشارکت ماده به ایجاد صور مقداری بپردازد. در غیر انسان کامل، تا زمانی که نفس، تعلق به این بدن دنیوی دارد، این توانایی محدود به صقع ذات او است؛ اما این، پایان راه نیست. بهره‌ای که ملاصدرا از این اصول می‌برد، مربوط به بعد از مرگ و قیامت کبری است. نفس پس از مرگ، در برزخ از حیث



کنگره بین المللی فرهنگ و اندیشه دینی

International Congress on Culture and Religious Thought

وجودی، قوی تر و قوی تر می شود و بدون نیاز به استعداد و ماده، می تواند در عالم خارج، صور گوناگون خلق کند. از جمله صورت هایی که نفس در آخرت خلق می کند، بدن خود او است بر پایه این اصول، انسان به عنوان کون جامع می تواند مراحل گوناگون وجود جوهری را از جماد تا مجرد تام با سیر تکاملی بگذارند و اما نفوس ناقص به دلیل نوعی تناسب و وابستگی شان به جسم، اجسام خود را با تخیل همراه خود خواهند داشت، یعنی براساس مجرد خیال و امکان صدور صور و مقادیر از نفس و قوام این صور و مقادیر با نفس، این نفوس ناقص اجسام متناسب خود را با تخیل ایجاد می کنند و از دیدگاه حکمت متعالیه، آنچه در رستاخیز به صحنه می آید از نظر نفس و بدن عین انسان دنیایی است. چنان که امام خمینی می فرماید

«بدن نفس در نشئه آخرت، معلول آن نیست و به فعالیتش مخلوق نمی باشد؛ بلکه آن، بدنی است که نفس، خود آن بدن است و ایجاد و اعدام آن، مساوق اعدام و یا ایجاد خودش می باشد و ممکن نیست شیء به فعالیت خودش موجود شود؛ زیرا این، مستلزم دور صریح باطل است. ما بر مدعیان چنین فعالیت منکر هستیم؛ گرچه به فعالیت نفس قائلیم تا آن جایی که می تواند معالیل جرمیه و اجسام و مقادیر عظمیه را به اذن ربها القادر ایجاد کند؛ چنان که در عالم طبیعت بر خلق صور خیالیه و اشکال محسوسه، قادر و تواناست.»



کنگره بین المللی فرهنگ و اندیشه دینی
International Congress on Culture and Religious Thought

منابع:

قران کریم

۱. آشتیانی، سید جلال الدین، شرح حال و آراء فلسفی ملاصدرا، بامقدمه علی اکبر فیاض، مشهد: خراسان [بی جا: بی نا]، ۱۳۴۰
۲. آشتیانی، سید جلال الدین؛ شرح برزاد المسافر ملاصدرا؛ قم: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۱
۳. سبزواری، حاج ملاهادی؛ اسرار الحکم؛ تهران، چاپ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۵ ش
۴. سبزواری، حاج ملاهادی؛ حاشیه اسفار، ج ۹، قم: مصطفوی، ۱۳۷۹ ق
۵. صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم؛ الحکمہ المتعالیه فی الاسفارالعقلیه الاربعه (الاسفار الاربعه)، چاپ اول، قم: مصطفوی، ۱۳۸۷
۶. صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم، الشواهدالربوبیه؛ تهران مرکز دانشگاهی، ۱۳۶۰
۷. صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم العرشیه؛ تصحیح غلامحسین آهنی، تهران: انتشارات مولی، ۱۳۶۱
۸. صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم؛ المبدأ و المعاد؛ با مقدمه و تصحیح سید جلال الدین آشتیانی و پیشگفتار حسین نصر، تهران: انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران، ۱۳۵۴
۹. صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم؛ تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ج ۴، ج ۵، ج ۶، ج ۸؛ چاپ دوم، بیروت: دارالتعارف المطبوعات، ۱۴۱۹
۱۰. صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم؛ رساله اتحاد عاقل و معقول؛ ترجمه علی بابایی، تهران: مولی، ۱۳۸۶
۱۱. صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم؛ رساله عرشیه، ۱۳۱۵
۱۲. صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم؛ مفاتیح الغیب، ج ۱، ج ۲؛ بیروت: موسسه التاریخ العربی، ۱۴۱۹
۱۳. رحیم پور، فروغ السادات؛ معاد از دیدگاه امام خمینی^(س)؛ تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸